

آوردن این مطالب نه به معنای تأکیدست و نه تبلیغ و نه ... تنها برای خواندنست و ...

19



دوبرچیده از «گونه گون» نشریهء انجمن تاکسیران [پاریس]:

• مظهر: اول جاپمان را بچوئیم، بعد پایمان را بگذاریم

• مرتضی: ملیجک (عزیر السلطان)

گونه گون

ماهنامه انجمن تاکسیران

زیر نظر مستقیم مسئولان منتخب

سال هفتم - شماره ۶۶ - آوریل ۲۰۰۴ - فروردین ۱۳۸۳

Gonné Goun, Le mensuel gratuit de l'Association Taxiran

در این شماره می خوانید:

✦ سخن هیات مدیره: ماهی که گذشت - مارس

✦ چطور شد که اروپا «لایک» از آب در آمد؟

✦ اول جاپمان را بچوئیم، بعد پایمان را بگذاریم

✦ گشت و گذاری در ایران - استان اردبیل

✦ حکایت (شعر)

✦ معرفی یک کتاب

✦ شهر خالی نیست (شعر)

✦ ملیجک (عزیر السلطان)

✦ بهار فصل تپش و پویایی

نوروزتان پیروز

انجمن تاکسیران روز ۸ مارس، روز جهانی زن را گرامی میدارد



اول جایمان را بجوئیم، بعد پایمان را بگذاریم

در گونه گون شماره ۶۴ مقاله ای تحت نام «بیاد زلزله زدگان...» چاپ شده بود که نویسنده سعی کرده بود با تلفیقی از شعارهای قدیمی و دیدگاههای فلسفی، عقیدتی «چرائی» تلفات جانی و مالی زلزله را توضیح دهد.

نقد و تجزیه تحلیل آن مقاله، هدف این نوشته نیست و امیدوارم روزی به آن درجه از بلوغ فکری برسیم که بتوان بدون ترس و واخمه و شنیدن برچسب و عنوان «تفکرات» دیگران را به زیر علامت سوال برد.

قصده این نوشته، توضیح انتظار و درک شخصی من بعنوان یک «عضو انجمن» از مفهوم «دمکراسی در درون انجمن ما» و زائده های بسته به آن است.

انجمن ما، تشکیلی است از ده ها ایرانی متحالف و متنوع التفكير که برای منظور شخصی «راندن کمک مالی به اعضا» تشکیل شده و ادامه حیات آن نیز فقط و فقط «باید» به این مسئله بستگی داشته باشد. چون افرادی متفکر و فعال هستیم (در امور مختلف)، هدفهای دیگری را نیز پیش روی خرد گذاشتیم که بود و نبود آنها «قاعدتها» باید تأثیر مستقیم و یا حداقل منفی در روند انجمن داشته باشد: «نشریه، برگزاری جشن نوروز، جلسات بحث و گفتگو و غیره».

احتیاجی به توضیح چگونگی روند «تکاملی» یکی از آن حرکات جنبی، یعنی نشریه را در مدت هفت سال در کنار «انجمن» نمی بینم که همه از آن آگاهند. ولسی چرایی این «تکامل» و تا «چه حد» این تکامل پیش رفته است، شاید احتیاج به توضیحی کوتاه داشته باشد.

مقایسه جلسات ماهیانه انجمن در دو سه سال اخیر، با جلسات سالهای اولیه «تکامل فکری» جلسات را نشان داده و به تبع آن، نشریه نیز می بایست از قافله جلسات عقب نمانده و روندی تکاملی پیدا میکرد.

این امر را در سال ۲۰۰۳ با مسؤول نشریه بودن، سعی کردم، کامل یا ناکامل با مشخص کردن «حد و مرزهایی» با توجه به ترکیب انجمن، برای آن انجام دهم که استقبال دوستان از نشریه در سال گذشته، موفقیت آنرا در این امر نشان میدهد، حتی اگر ایراداتی اساسی از جانب چند نفر و جزیی از نظر من بر آن روا باشد.

در سال گذشته، تلفیقی از مسائل انجمنی، شغلی، فرهنگی، ادبی و در مواردی خبر سیاسی (اگر بتوان سیاسی نام نهاد) و نه عقیدتی در نشریه آورده شد که مورد توجه قرار گرفت.

متفکر بودن اعضا و علاقه نشان دادن آنان بعنوان «ایرانی» به وضعیت کشورشان، این اجازه را به ما میدهد که به «بعضی» از مسائل «وطنی» بدون لطمه زدن به ترکیب «متنوع التفكير» بودن انجمن، پرداخت. که تجربه

«گونه گون» یکسال گذشته، درستی این امر «بعضی» را نشان میدهد، حتی اگر در درون آن تجربه، یک یا دو نکته حساسیت ایجاد کرد که مشخص کننده میدان عمل «گونه گون» است.

برای تشخیص این میدان عمل «باید» شناخت کافی از انجمن داشت و امید و آرزوهای خود را به عنوان واقعیت امر تصور نکرد.

چون انجمن ما، هیچگونه صفتی را قبل و بعد از نام خود ندارد، نمیتوان نشریه ای با هدف مشخص منتشر کرد، در شرایط فعلی انجمن، اگر قرار بر انتشار نشریه ای بنام آن است، باید این نشریه مطالب خود را بصورت «خبری» و بدون دفاع یا طرد «موضوع» خبر انتشار داده و خالی از تفسیرها و باورهای شخصی باشد.

اگر صفحه اول یا جلد هر روزنامه و مجله ای مهمترین صفحه آن بوده و گویای «جریان» آن نشریه باشد با اولین نگاه به دو شماره آخر «گونه گون» می بینیم که دست اندرکاران جدید نشریه، آنرا از حالت خبری سال گذشته که مورد توجه قرار گرفت، خارج کرده و بجای متن «برای ما خبر و گزارش و مقابله به آدرس گونه گون بفرستید» متن «گونه گون» بهیچوجه مسئولیت اظهارنظر نگارندگان مقالات خود را بعهده ندارد» را جایگزین کرده اند که خود نشاندهنده برداشت مسئولین نشریه از آن است که اول بسم الله حرف آخر را میزنند (هیچگونه مخالفتی با داشتن یک نشریه دارای یک یا ۱۰ جهت را ندارم، ولی معتقدم در شرایط فعلی انجمن این حرکت بیشتر لطمه زننده است تا سودآور و تا زمانی که انجمن در مورد آن تصمیم نگرفته نباید بی گذار به آب زد و انتظارات خود را به انجمن تحمیل کرد).

قبول «متنوع التفكير» بودن اعضا، پایه اساسی تحکیم وحدت انجمن بوده و هرگاه فردی در هر منصبی بخواهد تفکرو خود را بدون سر و صدا و یا با شعارهای خوش صدا به دیگران قالب کند و نظرسرات دیگران را دفاع از ارتجاع و استبداد نام نهد، به رشد عادی «روند تکاملی» انجمن ضربه زده و نشان از ناآشنا بودن «فرد» به محیط کوچکی همانند انجمن ما و شاید جامعه ای که در آن زندگی می کند، دارد. و اگر با عنوان اینکه چون نویسنده مسئولیت مطلب را دارد، پس بر عهده انجمن نیست بر این باورند که مکانی بی در و پیکر برای تبلیغ دیدگاه هایی که ربطی به انجمن ندارد، پیدا کرده اند، در اشتباه کامل بسر میبرند و مفهوم احترام گذاشتن به آزادی عقیدتی و فکری دیگر اعضا انجمن را درک نکرده و با استفاده از نشریه انجمن با طرد «آن» عقیده و تفکر «صاحب» عقیده و تفکر را نیز از جمع ما طرد می کنند.

پیامد برداشت نادرست از انجمن و نشریه، دوستان عزیزم صلاح و محسن طی بیانیه مشترکی در گونه گون شماره ۶۵ دنباله در صفحه ۵

اول جابمان را...

دنباله از صفحه ۴
نظرات خود را در مورد «آزادی بیان» در «گونه گون» منتشر کرده بودند که نظری عمیق به این بیانیه «شاید» بتواند گره گشای «مسئله»!! باشد.

در صداقت و اعتقاد دوستانه به مطالب بیان شده شکی ندارم ولی اجازه می‌خواهم در مورد «تفکر عمیق» دوستان در مورد آزادی بیان شک کنم.

یکی از خواسته های من در رابطه با انجمن بسط دادن اینگونه مباحثات است چرا که خواهد توانست انتظارات ما را در قبال انجمن مشخص کند. سعی خواهم کرد که خط به خط به بیانیه نظر انداخته و انتظارات نادرست دوستان را از انجمن که آنانرا به تناقض گویی دچار می کند، نشان دهم.

بیانیه می گوید: «سالیان درازی است که هموطنان ما، از دوران استبداد کهن تا امروز در پی بدست آوردن حق آزادی بیان هستند. هموطنان ما به تجربه دریافته اند که برای بدست آوردن حق آزادی بیان... قبل از هر چیز باید آزادی بیان داشته باشند...»

و این سرلوحه شعارهای تمام نیروهای مترقی ایرانی است. (تاکید از من است) و کمی دورتر می پرسند «چگونه می‌خواهیم اختناق موجود در کشورمان را توضیح دهیم؟»

دوستان عزیز، آن استبداد کهنی که می گوئید کدام است؟ که اکنون شکل نویسی از آنرا شاهد باشیم. آیا استبداد بمعنای «حقوقی» کلمه ای که شما بکار برده اید، تغییر کرده است؟ یا آنکه همان چیزی را که امروز می بینیم ادامه تکاملی استبدادی بوده که در گذشته وجود داشته و یکی از دلایل این ادامه تکامل، نتیجه درک نکردن «فرهنگ ایرانی اسلامی» هموطنان ما توسط نیروهای مترقی!! کشورمان است (طیف وسیع ناسیونالیستها، روشنفکران مذهبی رانده شده از قدرت و تفکرات استالینیستی حاکم بر بخشی از چپ کشور) که در همان جهتی «سینه» می‌زنند که مجریان اختناق قدم بر میدارند.

از کدام تجربه یاد می کنید دوستان؟ آیا بر این باورید که زمانی هموطنان ما «آزادی» را تجربه کرده اند که امروز آنرا سرمشق خود قرار دهند یا شاید به مقطع کوچکی در قسمت کوچکتری از میهنمان اشاره می کنید که این «آزادی» بدست آمد و به خاک و خون کشیده شد.

شعار «برای بدست آوردن... باید آزادی بیان...» چه معنایی دارد؟ در دام شعارگویی نیفتید، اگر من آزادی بیان داشته باشم که دیگر برای بدست آوردن آن مبارزه نمی کنم و اگر مبارزه ای در این جهت وجود دارد بعلت نداشتن آن آزادی است.

دوستان می پرسند: چگونه اختناق...؟ اساسا چه کسی این اجبار یا رسالت را بر عهده انجمن تاکسیران گذاشته است که باید و میتواند در مورد اختناق در کشوری نظر دهد که شما از وی میخواهید دلائل آنرا توضیح دهد. تا آنجایی که بدانم در اساننامه و مرامنامه انجمن هیچگونه اشاره ای به اینگونه مسائل نشده که امروز قصد اجرای آنرا داشته باشیم.

بیانیه می گوید: «آنچه که باید خالی از هر مرامی باشد انجمن است». کمی دورتر می گوید: «در صورت تمایل می توانیم نظرات خود را در ماهنامه گونه گون منعکس کنیم و از عقیده و مرام خود دفاع کنیم» و نهایتا اضافه می کنند «هر آنچه که برای انجمن تصمیم گرفته می شود باید به رأی جمعی گذاشته شود» (تاکید از من است). باید از دوستان پرسید، شما که انجمن خالی از مرام میخواهید، به چه علت میخواهید در ماهنامه آن که منعکس کننده مرام آن است (یعنی هیچ) به تبلیغ و یا ترویج عقیده و مرامی بپردازید، آیا این همان خالی کردن انجمن از خالی بودن مرام نیست؟ اگر رأی جمعی را قبول دارید، چگونه بدون رأی گیری در اینمورد، میخواهید نشریه را به محلی برای تبلیغ و ترویج عقیدتی تبدیل کنید؟ چرا تحت لوای دفاع از آزادی بیان، قصد تحمیل بیان خود را دارید. آزادی بیان یکی از شاخه های دموکراسی است، تنه اصلی آن «رأی جمعی» است. رأی جمعی را برای تغییر نشریه به هر شکلی که دوست دارید، کسب کنید. «بر منکرش لعنت».

شما که می پرسید «آیا جمع ما هنوز این رشد را نکرده که هر انسانی بتواند هر آنچه را که دوست دارد بیان کند؟» جویاتان خیلی خشک و خالی و ساده «نه» است. زمانی که در جلساتمان تاب و تحمل ۵ تا ۱۰ دقیقه صحبت دیگران را نداریم و با اولین نام بردن از همکاری فشار خون عده ای بالا میرود (جلسه ماه مارس نمونه مشخص آن است). زمانی که در نشریه نمی توانیم در مورد بقال و چلوکبابی سرکوجه حرف بزنیم و نویسندگان به چهار میخ کشیده می شود، زمانی که طنز کوچکی در مورد دیکتاتور لیبی، «انترناسیونالیسم» عده ای را جریحه دار می کند، زمانی که نوشتن در مورد پرچم و سرود ایرانی، انجمن را تهدید به تکه تکه شدن می کند، چگونه فکر می کنید به آن درجه از رشد رسیده ایم که میتوان در نشریه انجمن تاکسیران در مورد رژیم سلطنتی در ایران و جهان، حکومت اسلامی در ایران و جهان، در مورد ولایت فقیه، در مورد «گولاک» استالینی، در مورد ضربه زدن استالین و خروشچف و دیگران به کمونیسم جهانی، در مورد خیانت یا خدمت حزب توده و روشنفکران چپ به جنبش ایران، در مورد نقش روشنفکران مذهبی از حکومت رانده شده در ایران، در مورد پریشان شدن موی زن و متقلب کردن مرد، در مورد اشتباهات مجلس ششم، در مورد خدمت یا ضربه زدن خاتمی به ایران، در مورد فرار مغزها از ایران، در مورد مرد سالاری و نقش زنان، در مورد بحق بودن یا نبودن مبارزه مردم فلسطین، در مورد عادی یا غیرعادی بودن همجنس بازی، در مورد تفکرات «ولترا» ناسیونالیستی گروهی از ایرانیان، در مورد زرتشت چه گفت و پیامبران دیگر چه گفتند، در مورد چپ ایران پیرو راه لنین است یا پیرو راه خود است، در مورد قتل عام زندانیان سیاسی، بسته شدن روزنامه ها، خودمختاری بهتر است یا استقلال، در دنباله در صفحه ۷

اول جایمان را...

دنباله از صفحه ۵

مورد روشنفکرانهای وطنی درست می گویند یا مردم کوچه و بازار و در مورد هزاران هزار مقوله دیگر چگونه فکر می کنید میتوان در گونه گون مطلب نوشت. اگر واقعا دلشان میخواهد آزادی بیان واقعی داشته باشید، این گوی و این میدان کاری به کار نشریه انجمن کسه در این مقوله ها نمی گنجد نداشته باشید و با کمک همدیگر نشریه ای دیگر بمعنای واقعی کلمه «آزاد» منتشر کنیم و آزادی بیان و قلم را به هر کسی بدهیم که هر آنچه به ذهنش میرسد از مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، ورزشی، اخلاقی و نااخلاقی، هنری و غیره بیان کند، فراموش نکنیم دوستان که آزادی بیان، عقیده، تفکر، ایمان و زندگی هرکدام از «ما» زمانی شروع می شود که به آزادی بیان، عقیده، تفکر، ایمان و زندگی دیگران لطمه ای وارد نکند. درک این مسئله بمعنای «واقعی» آن شاید ساده به نظر آید ولی در «عمل» از هر کس بر نمی آید. زمانی که توانستیم «احترام دیگری» را حفظ کنیم احتیاجی به مطالبه «آزادی بیان» در درون انجمن نیست و این خودبخود انجام میگیرد.

حال که انجمن و در کنار آن نشریه ما در حد توان خود همانند اولین اشعه های آفتاب بهاریست با ندانم کاری آنها به آخرین اشعه های آفتاب پاییزی تبدیل نکنیم.

«مظفر»

ملیجک (عزیز السلطان)

امین اقدس یکی از صیغه های گروسی کردی ناصرائدین شاه بود. بعد از چهار سال که در حرم بود برادرش امیت خاقان را از گروس خواست، او هم آمد، غلام بچه شد. یک روز یکی از غلام بچه ها چند گنجشک از یک لانه درمی آورد. امین خاقان نظاره گر بود، عصر که شاه به حرم می آید، امین خاتون اسم گنجشک از خاطرش رفته بود، چون که گروسی ها به گنجشک ملیجک می گویند، هم چون به عرض میرساند که ملیجک ها را فلانی از لانه اش درآورده، چون امین خاقان کلمه ملیجک را به یک طرز خوش و یک لهجه ای می گویند که اسباب تفرج خاطر شاه می شود، از همان تاریخ شاه همیشه به امین خاقان ملیجک می گوید و این لقب خانوادگی از برای خانواده امین السلطان باقی می ماند.

بعد از چند سال غلام بچه بودن فراش خلوت شد. مأموریتش این بود که آفتابه مبال به جهت بندگان همایونی می گذاشت. به این واسطه خود شاه و سایرین او را امین ظرطه ملقب کرده بودند در سفر دوم ناصرائدینشاه به اروپا از همراهان وی بود. در بازگشت به ایران کار تفنگکاری شاه در شکارگاه به وی داده شد. بعدها به درجه امیرالامرای (ارتشبد) ارتقاء مییابد.

ملیجک دوم که همان ملیجک معروف است (غلامعلی خلن عزیزالسلطان متولد ۱۹۲۵ هجری قمری) که شاه عاشق او بسود فرزند اوست که بعدها مقیم دائمی دربار شد. اعتمادالسلطنه می نویسد: تمام قد و قامتش زیاده از یک ذرع زیادت نیست. صورت بسیار زشت و جیهه ای دارد. بسیار سبزه، ابروی سیاه از هم گشوده، دهن بی اندازه گشاد، کله از تناسب بزرگتر، چند سائلک در صورت، دماغ چون برج و کثافت لباس و بدن به حدی است که غالباً از عفونت بخصوص در تابستان کسی نمی تواند از نزدیک او عبور کند.

ملیجک کودکی زشت و کریه المنظر و زردرنگ بود، هیچکس بدو توجهی نداشت، یک گریه خط و خالی شبیه بسبر داشت و اسم او ببری خان بود و اغلب اوقات با این گریه لاغر و لوس که اطوارش بی شباهت به صاحبش نبود در دربار پیش عمه اش امین اقدس که یکی از صیغه های معروف ناصرائدینشاه بود می پلکید.

روزی ناصرائدینشاه مریض شد و در خانه امین اقدس خوابیده بود، ببرک خان (گریه) ضمن بازی با ملیجک که سه سالش بود وارد خوابگاه شاه شده و بدنبال وی ملیجک وارد شد، شاه که صدای پا و داد و فریاد ملیجک را شنید فریاد زد پدر سوخته کی هستی؟ آهای امین اقدس بیا، آهای امین اقدس بیا! وقتی امین اقدس و فراشباشی مخصوص وارد اتاق شاه شدند، دیدند ملیجک قبابی شاه را گرفته و می گفت: یالا پاشو بریم، زود باش داد نزن پاشو، چقدر تنبلی. او بدون آنکه بداند طرف صحبتش شاه است این جملات را تکرار میکرد. امین اقدس که این صحنه را دید پیش خود گفت هم اکنون شاه از میرغضب خواهد خواست و کلک

من و غلام و پدرش کنده می شود. ولی چون زن زرنک و باهوشی بود خطاب به شاه گفت قربان این بچه برادرزاده من و سید است از سادات علی است، دلش را بدست بیاورید و چند لحظه محض حاضر او از رختخواب بلند شوید، شاید خداوند او را مأمور فرموده که شما را حرکت دهد و موجب شغای عاجل گردد. شاه که به شدت خرافاتی بوده و به سادات عقیده داشت، از جا بلند شد و ملیجک هم بدون آنکه بفهمد چه می کند همانطور گوشه قبابی شاه را گرفت و او را با خنده از اتاق بیرون برد و هنوز به انتهای راهرو نرسیده بودند که ناگهان صدای مهبیبی بلند شد و بدنبال آن گرد و خاک همه جا را گرفت و همه وحشت زده از اتاقها بیرون آمدند. امین اقدس چند قدم به عقب برگشت تا ببیند چه خبر شده و ناگهان فریاد زد: قبله عالم سلامت باد، غلام سید شما را از مرگ نجات داد زیرا سقف اتاق خواب فرو ریخت و اگر یک ثانیه دیرتر بیرون آمده بودید امروز ملت ایران ماتم زده بود.

ناصرالدینشاه به عقب برگشت و سقف خراب شده اتاق را نگاه کرد و سپس در حالی که صورت زردرنگ ملیجک را می بوسید زیر لب گفت، بله امین اقدس تو راست میگفتی خداوند این بچه را مأمور حفظ جان من کرده است، فوراً دستور بده یک صد گوسفند و پنجاه گاو قربانی کنند و بین فقرا تقسیم کنند.

باری اینکه واقعا سقف اتاق بطور اتفاقی فرو ریخت، یا تمام این ماجرا توسط امین اقدس برنامه ریزی شده بود تا در رقابت با صدها صیغه دیگر شاه خود را عزیز شاه کند، رازی است که او آن را با خود بگور برد.

بزودی در دربار شایع شد که بدست برادرزاده امین اقدس معجزه ای صورت گرفته و شاه از مرگ حتمی رهایی یافت. اما این آخرین معجزه نبود، چند ساعت بعد ببری خان که علیرغم نامش ماده بود، سه تا بچه زائید و برای رهایی از دست ملیجک جای بچه ها را عوض میکرد، از قضا در یک نوبت از این جا عوض کردند با هم به خوابگاه تازه شاه بیمار رفته و دو سه بار دور رختخواب شاه گرداند، زیرا گیج شده بود که از کدام طرف برود و بچه هایش را مخفی کند. امین اقدس که جریان را به چشم میدید، فوراً حيله دیگری کرد و بالای سر شاه آمد و گفت قربان، ملاحظه میکنید که گریه ملیجک بچه های خود را دور شاه میگرداند. مثل اینکه میخواهد آنها را بلاگردان شاه کند. شاه خرافاتی گفت بله امین اقدس، انشاء الله که همینطور است.

از قضا هر سه بچه ببری خان که آنها را در تنور نیمه گرم جا داده بود (یا اینکه امین اقدس جا داده بود) فردای آنروز میمیرند. امین اقدس جسد آنها را جلوی شاه آورد و گفت قربان، بچه گریه ها تصدق شده اند و حتما امروز عرق صحبت خواهید کرد. خلاصه شاه کم کم تبش فروکش کرد و فردای آنروز حالش خوب شد و داستان این معجزات غوغایی کرد و ملیجک که در دیسدار اولی که شاه او را در کرندور دیده و عنتر خطاب کرده بود، لقب عزیزالسلطان گرفت و به مقام و رتبه ای رسید که صدراعظم و نایب السلطنه در نزد شاه آن مقام و مرتبه را نداشتند.

دنباله در صفحه ۱۰

ملیجک...

دنباله از صفحه ۱۰

وی شاهد همه حوادث سالهای سلطنت مظفرالدینشاه و جنبش مشروطه و حوادث متعاقب آن بوده است، او پیوسته در صف استبداد قرار داشته و فروریختن بساط ظالمانه و بیدادگرانه قاجار را باور نداشته است. از دیدگاه او جنبش مشروطه بی معنی و مشروطه خواهان مشتی مردمان فضول بوده اند. وی تمام کسانی را که در جنبش مشروطه نقشی ایفا کرده اند به باد دشنام و ناسزا میگیرد.

با مرگ کامران میرزا و انقراض قاجار روزگار بر ملیجک تنگ میشود و چند سال آخر زندگی را در فقر و تنگدستی بسر میبرد و سرانجام در نیمه های شبی در اواخر سال ۱۳۱۸ شمسی که تنها به سوی منزل می رفت در تاریکی شب دچار سکتہ شده و در گل و لای سقوط میکند و صبح جسدش توسط عابرین شناسایی میگردد و در گمنامی و نکبت جان می سپارد. نه مجلس ختمی برای او برگزار می شود و نه خبر مرگ عزیز دردانه ناصرالدینشاه که روزی سرنوشت رجال مملکت در دست او بود، در روزنامه منتشر شد.

«مرتضی»

※ برای تهیه این مطلب از کتاب فروغ السلطنه تا انیس الدوله نوشته ابوالقاسم تفضلی و خسرو معتضد استفاده شده است.